

**یاد و خاطره ای از دوران بپا خیزی برومندترین فرزندان  
ملت ترکمن در ترکمنصحرا سال های ۵۹-۵۷ شمسی**

**ت. آتابای**

اخبار روز: [www.akhbar-rooz.com](http://www.akhbar-rooz.com)  
پنجشنبه ۱۰ اسفند ۱۳۹۱ - ۲۸ فوریه ۲۰۱۳

اکنون بیش از ۳۰ سال از بزرگترین، وسیعترین و فراگیرترین حرکت آزادیخواهانه ترکمن های ایران می گذرد. شرکت همه جانبه و عمومی ملت ترکمن که در طول حکومت پهلوی، بیش از پنجاه سال از صحنه حوادث سیاسی ایران به کنار زده شده بودند، از آنجایی حائز اهمیت می باشد که پیشروان آن، خواهان حقوق برابر و عدالته در عرصه های فرهنگی و آموزشی و اداری و سیاسی در ایران بوده است. این حرکت، چه در داخل کشور و چه از دیدگاه ناظران بین المللی، در نوع خود بسیار مترقی و عدالت خواهانه ارزیابی گردیده است. اصالت و عدالت طلبی این حرکت عظیم و فراگیر توده ای تا بدین حد مورد توجه است که حتی دشمنان آن نیز هیچوقت موفق بر آن نبوده اند تا حقانیت آنرا زیر سوال ببرند

برای بررسی زمینه های شکل گیری این حرکت، به مختصری از رویدادهای تاریخی ملت ترکمن در عصر معاصر می پردازم. امیدوارم با اشاره به رویدادهای تاریخی چند دوره گذشته، درک و شناخت از فعالیت های سی سال اخیر مردم ترکمنصحرا و بویژه دلیل گستردگی آن، تا حدی برای خوانندگان روشن گردد.

ریشه ها و منشأ های خیزش ترکمنهای ایران سرزمین و جایگاه زندگی ترکمن های ایران از کرانه های شرقی ساحل دریای خزر شروع گردیده و در امتداد بخش شمالی کوه دماوند و در پهنای دشتی وسیع، تا شمال خراسان ادامه پیدا می نماید. میان منطقه زیستی ترکمنهای ایران و سرزمین وسیع قراقوم و آخال و بالکان یعنی سرزمین فعلی ترکمنستان، تا سال ۱۸۸۱ که دولتین روس و ایران در تقسیم آن به توافق رسیدند (قرارداد تحمیلی آخال) هیچوقت مرز و مانعی، برای تردد ترکمنهای دو طرف وجود نداشته است. رودهای اترک و گرگان و قره سو که هر سه به دریای خزر می ریزند، در بخش جنوبی و رودهای خروشان جیحون و سیحون و آمو دریا و بویژه تجن و مرغاب، که در امتداد کوههای تاریخی کوپت داغ جریان دارند، جملگی به زندگی ملت واحد ترکمن طراوت و حیات و شادابی می بخشیده اند.

حمله روسها به گوک دغه در اواخر قرن ۱۸، بکارگیری سیاست زور و سرکوب و تابع کردن ترکمنها به حاکمیت مسکو، باعث آن گردید تا هر روز بیشتر، سلسله ارتباطی و مناسبات اجتماعی و اقتصادی ترکمنهای دو طرف متزلزل گردد. البته خود این سیاست آپارتاید و یا جداسازی ملت ترکمن از یکدیگر، تا آستانه فروپاشی حکومت تزارها در روسیه از شتاب بالایی برخوردار نبوده است و مناسبات تجاری و حتی علمی و

آموزشی در بین ترکمنهای دو طرف مرز، کماکان تداوم داشته است. در کتابهای تاریخی و خاطراتی که از قول افسران روسی و یا انگلیسی نقل و قول شده است، به این مناسبات اشاره گردیده است. ( تا سال ۱۹۱۷ میلادی که به پیروزی انقلاب بلشویکی در روسیه منجر گردید، بسیاری از طلبه های ترکمنصحررا در مدارس دینی شهرهای خیوه و بخارا، درس می خوانده اند و به تحصیلات عالیتری دسترسی داشته اند). برخی از سالمندان ترکمن که در گمیشان و خطه ساحلی دریای خزر زندگی می کرده اند بر چگونگی این روابط و مناسبات دو طرف مرز، اشاره کرده و خاطرات جالبی را نیز بازگو کرده اند. من خودم در سال ۱۳۵۳ با چند نفر از این یاش اولی های (ریش سفیدان) ترکمن تماس گرفته و نقل و قول های آنان را بروی کاغذ آورده ام. مرحوم سیدجان- حاجی گل محمدی و یکی از نوابانان نادر آرزمان به نام حاجی دردی قایره لی در گمیشان، مسائل و اطلاعات جالبی را در مورد مناسبات تجاری و دریایی ترکمنهای دو طرف عنوان نموده اند. نوابانان ترکمن از ترکمنصحررا محصولاتمانند نمک و شکر و شال و پوست دباغی و .. به حاجی طرخان و شاه قدم و نیت داغ حمل می کردند و درمقابل چوب ( شالمان آقاجی) و پارچه و شکلات و آهن و حلب و سماور و ساقیج ( سقز) و این اواخر برخی مصنوعات مدرن آن دوره را به اینطرف می آورده اند. اگر به ترکیب برخی ساختمان های قدیمی که در گمیشان و اومچلی در آن دوره بنا گردیده اند، دقت گردد، می توان بسیاری از صنایع وارداتی از روسیه را مشاهده نمود. بولشویسم در شمال و پهلویسم در نوارجنوبی ترکمنصحررا حدود سال ۱۲۹۹ شمسی برابر با ۱۹۲۰ میلادی، رضاخان میرپنج که سردسته قزاق بود با حمایت استعمار انگلیس و از طریق کودتای نظامی، حکومت ایران را در دست میگیرد و سلسله پهلوی را بنیان می گذارد. بی قانونی، هرج و مرج و آناارشیسم در همه عرصه های اجتماعی و سیاسی ایران، سبب می شود تا رضاخان و انگلیسی ها بر اساس شعار ایران واحد و یکپارچه، به بازسازی ارتش بپردازند. طرح شعار امنیت و رفع هرج و مرج، در نوع خود بهانه ای می شود تا بدین وسیله به مناطق ملی ایران که در دوران سیستم حکومتی " فنودال - بورژوایی" قاجاریه از نوعی خودگردانی محلی برخوردار بوده اند، لشکرکشی گردد.

با مراجعه به اسناد تاریخی چنین بر می آید که در این دوره، بلوچ ها در بلوچستان حکومتی محلی برای خود داشته اند و در کردستان نیز قبایل ایلخانی و سمتقو بسیاری از امورات معیشتی خود را مستقل از حکومت مرکزی اداره می کرده اند. در ناحیه جنوبی ایران، منطقه ای که عربستان نامیده می شده است، خانواده کعبی ها حاکم بوده اند. دو کتاب با عنوان: تحولات قومی در ایران به نویسندگی دکتر مجتبی مقصدی و قومیت و قومگرایی در ایران به قلم: دکتر حمید احمدی که هر دو در سال ۱۳۸۰ در ایران به چاپ رسیده است، به این واقعیات تاریخی معترف گردیده اند.

گزارشات و نوشته های تاریخی که توسط پروفیسور خمت اتایف، در کتابی بنام جنبش رهانی بخش ترکمنهای ایران و در مورد ترکمنصحرای آن دوره نقل گردیده است، حاکی از آن است که ترکمنهای ایران هرگز به طور دربست تابع حکومت مرکزی ایران نبوده و در بسیاری از امورات زندگی خود مستقل عمل می کرده اند. در عین حال که مناسبات ترکمنهای دو طرف مرز تحمیلی، در عرصه هایی که بدان اشارت رفت، ادامه داشته است، ترکمنهای ایران، دائما با سیاست های مالیات بندی و تحدید کننده حکومت مرکزی تصادم داشته اند. گاه

نیز درگیری های مسلحانه ای در استفاده از جنگل ها و مراتع دامی بین دو طرف صورت می گرفته است. افراد ترکمن که از جانب حکومت های روس و ایران به یاغیگری متهم می گردیدند، ثبات و آرامش خود را با مهاجرت به دو سوی مرز تضمین می نموده اند. استقرار بولشویسم در شمال باعث می گردد تا فشار و تفتیش های ایدئولوژیکی بر ترکمنان به شدت تمام ادامه یابد. ترکمنها که عمری را با باورهای دینی و سنتی خود سپری نموده بودند، نمی توانستند با یک نظام حکومتی کمونیستی به راحتی کنار بیایند. در این رابطه ناشیگری برخی از بولشویک های کم تجربه روسی نیز که در اوایل حکومت خود اعتقادات توده ها را به مسخره می گرفتند، بر مشکلات آنان می افزوده است. چنین تنش هایی در کتاب رمان میخائیل شولوخوف ( دن آرام) به خوبی بیان گردیده است. هرچند در جمهوری سوسیالیستی ترکمنستان رهبران توانمندی چون قایقی سیز آتابایف و آیتاکف با افراطگرایی های روس ها مقابله می نمودند و با نثار جان خود به جمهوری ترکمنستان مضمون و محتوایی قانونمند و با ثباتی اهدا نمودند اما این سیستم حکومتی که از مسکو کنترل می گردید، نمی توانست بدون مقاومت مردمی در این دیار به راه خود ادامه بدهد. شورش برخی از خان های ترکمن چون جنیدخان و عزیز خان که ازجانب بسیاری از ایلات ترکمن حمایت میگردیده اند، دلیلی است بر این ادعا. با تمام مسائلی که در طول هفتاد سال اتفاق افتاد و علیرغم وابستگی حکومت ترکمنستان سوسیالیستی به اقمار اتحاد شوروی، و با تمام رنج و فجایعی که بر ترکمنان تحمیل گردید ( در طول جنگ جهانی دوم بیش از ۱۰۰ هزار نفر از فرزندان ترکمن در جریان حمله آلمان به شوروی تلف گردیدند) باز هم این حکومت توانست در عرصه های ملی، فرهنگی و مدنی و حقوقی، در سطحی بین المللی، به موجودیت ملتی بنام ترکمن، گواهی بدهد.

حکومت ترکمنستان سوسیالیستی بهانه ای به رضا خان داد تا مرز تحمیلی در بین این سرزمین را به مرز ایدئولوژیکی تبدیل بنماید. مضاف بر آن با این انگیزه که مبدا ترکمنهای ایران به آلترناتیوی حکومتی مشابه فرا رویند، سرکوب آنان و به کنار راندن ترکمنان از صحنه سیاست ایران در برنامه کاری حکومت پهلوی گنجانیده می شود.

ترکمنهای ایران در سرآغاز روی کار آمدن رضا شاه، در دشت وسیع ترکمنصحرا بدون آنکه سایه حکومت مرکزی را به طور روزمره بالای سر خود احساس بنمایند، به معیشت و گذران زندگی خود می پرداختند. البته هر از گاهی نیز والی های استرآباد و خراسان با بهانه قرار دادن باج و خراج و پرداخت مالیات، با ترکمنان مصادم می شده اند، اما در امورات زندگی ترکمنان و بویژه در نحوه بهره برداری آنان از سرزمین های کشاورزی و مراتع دامی و آب دریا و رودخانه های ترکمنصحرا، دخالت چندانی را نداشته اند. ترکمنان نیز به دلیل پذیرش زندگی با ثبات تر و صلح آمیزتر رغبتی را برای تقابل نشان نمی داده اند. روابط و مناسبات اجتماعی - اقتصادی ترکمنهای ایران بر اساس وحدت ایلات ترکمن و منبعث از باورهای دیرینه شریعت و قانون نا نوشته " توره " تداوم داشته است. اغلب اختلافات قومی و قبیله ای با مراجعه به این قانون مرتفع می گردیده است. معمولاً یکی از سالمندان دانا و درست کار در مسند قضاوت قرار می گرفته است و به امورات صلح آمیز قوت می بخشیده است. خداترسی و احترام به مقررات روسای قبایل بر تداوم زندگی مسالمت آمیز دربین جوامع پراکنده ترکمن سبب می گردیده است. کتاب ترکمنها در عصر امپریالیسم به

قلم پروفیسور محمت سرای اشارات جالبی در این مورد دارد. رضاخان به محض محکم کردن پای خود در حکومت مرکزی ایران، عوامل و مباشرینی را برای دخالت در امورات مناطق ملی ایران بر می گمارد. مباشرین رضا خان در وحله اول ماموریت داشته اند تا از یکطرف با تبلیغ قهر و قدرت رضاخان، ترس و وهم را در بین ترکمنان ایجاد بنمایند. از طرفی نیز ماموریت داشته اند تا با خریدن عناصر سازشکار و نفع پرست، نطفه های اختلاف و دودستگی را در بین ترکمنان رایج بنمایند. رضا شاه برای نشان دادن حضور خود دست به ایجاد پاسگاههای ژاندارمری در برخی شهرهای نوپای ترکمن نشین می زند. ترکمنها نیز که بشدت از تغییر شرایط جدید و تحدیدهای حکومت مرکزی سراسیمه شده بودند، دنبال چاره گردیده و برای نشان دادن اعتراض خود به تلاش می پردازند. در چنین شرایطی برخی از بزرگان قبایل ترکمن از یموت و گوکلان و تکه به مشاورت پرداخته و مصلحت و حفظ حقوق و منافع ملی ترکمن ها را در قبال حاکمیت نفی کننده نوین مورد بررسی قرار می دهند. ( آنطور که در برخی از نوشته های آنزمان آمده است، مرکز مقاومت ترکمنها در مناطق کمیشان و سالاخ و اومچلی و آق قلا و گنبد بوده است).

ترکمنها برای اینکه مدنیت و یکپارچگی خود را در قبال استیلای رضا شاه نشان بدهند، ابتدا از میان قبایل گوناگون ترکمن عثمان آخون را به رهبری خود انتخاب می نمایند. یموت ها از آتابای و جافارباي در پشت سر ایشان قرار میگیرند و برادران آنان در خطه شمالی و شرقی ترکمنصحرا یعنی گوکلان ها و تکه ها نیز با فرستادن قاصدانی بر عزم و رهبری عثمان آخون صحنه می گذارند و حمایت خود را اعلام می نمایند. مضاف بر این، عشایر ترک - کرد اطراف بجنورد نیز که اهداف مشترکی را دنبال می نمودند، برای دفاع از موقعیت موجود، با ترکمنان همصدا می گردند و آمادگی خود را برای مقابله با ارتش رضا شاهی اعلام می نمایند.

آیا تلاش ترکمنها برای بقای وضع موجود در مقابل برنامه های مدرن سازی رضاخان بوده است؟ در اغلب منابع تاریخی موجود در ایران تلاش های رضا شاه برای کنترل و تابع سازی مناطق ملی، فعالیتی در جهت مدرن سازی ایران تفسیر گردیده است. با مراجعه به آنچه که در سرزمین ترکمنصحرا اتفاق افتاد، فاکت ها و اسناد معتبر تاریخی که هیچوقت به طور رسمی به بیرون داده نشده است. خلاف این ادعا اثبات می گردد. ارتش رضا شاهی ابتدا با حیل و تفرقه اندازی و راه انداختن اختلافات طایفه ای، به تضعیف مقاومت ملی ترکمنان میپردازد، بعدا نیز با یورش به شهرها و روستاهای ترکمن نشین و کشتار و جنایت تاریخی به سیاست مطیع سازی میپردازد. آثار جنایات سرهنگ بصیر در سالاخ ( بصیر آباد) که ضمن کشتن مقاومت کنندگان، تمامی روستا را به آتش کشیده اند، حادثه ای نیست که به این زودی ها فراموش گردد. طی اقدامی غیر قابل تصور، بسیاری از زمین ها و مراعات ارضی ترکمنها را، رضا شاه به اسم و خاندان خود ثبت مینماید و بخش هایی از آن را به مباشرین و عواملی که در تثبیت حکومت ایشان همکاری نموده بودند، به قیمتی نازل تر واگذار می نماید. بسیاری از ترکمنان مجبور می گردند تا برای کسب لقمه ای نان، به بیگاری کشیده شوند.

اقدام دیگر رضا شاه، تعطیل مدارس سنتی و دینی ترکمنها بوده است. البته رضا شاه مدارس جدیدی را برای بسیاری از شهرها و برخی روستاهای بزرگتر ایجاد نمود. این مدارس که اغلب با نام های کوروش و

انوشیروان و یا کسری و پهلوی و فردوسی در ترکمنصحرا تاسیس گردیده اند، با شیوه و متدهای آموزشی اجبار کننده اداره می گردیده اند. در این مدارس بسان مکتب ها و داروقه های قدیمی، دانش آموزان بی نوا را که نمی توانستند زبان تحمیلی فارسی را بدون لهجه و لکنت زبان تکلم نمایند، به چوب و فلک می بسته اند. شاه موفق شده بود با دادن آموزش کوتاه ۵-۶ ساله معلمینی را از خود ترکمنان تربیت بنماید که بعضی از آنان در قساوت و سنگدلی و آزار دانش آموزان ترکمن، اغلب مدال ها و نشان هایی را از دربار دریافت می نمودند. سیاست یکسان سازی رضاشاهی، با تمام مصائب و نتایج تخریب زای آن ادامه می یابد. بر اساس سیاست کشف حجاب، برای دختران و زنان ترکمن، لباس و کلاه فرنگی انتخاب می گردد. از آنجایی که کشف حجاب رضا شاهی، هیچ قرابتی با ظرفیت و پذیرش جامعه آموغ ایران را نداشته است، از سرتاسر ایران با مقاومت هایی روبرو می گردد. ترکمنها که از زمین ها و مراتع ارضی خود خلع شده بودند، بسرعت لباس ها و کلاه های فرنگی رضا شاه را کنار میاندازند. اینبار رضا شاه عقب نشینی نموده و تسلیم می گردد. در طول حکومت رضاشاه که تا اشغال ایران توسط متفقین ادامه پیدا کرد، یعنی تا حدود ۱۳۲۵-۱۳۲۴ شمسی مقاومت های ترکمنان در چارچوب مبارزات مردم ایران و در جهت براندازی نظام دیکتاتوری و سلطنتی پهلوی بوده است. بسیاری از تحصیل کردگان ترکمن، از معلمین تا افسران ارتش، به احزاب چپ مخالف رژیم شاهی پیوستند.

برخی از تحلیلگران سیاسی بر این نظر می باشند که تاسیس جمهوری سوسیالیستی ترکمنستان و بالا رفتن وجهه کمونیست های استالینی به دنبال محو نازی های آلمان، انگیزه ای بوده است تا نسلی از روشنفکران ترکمن آن دوران، به سوی فعالیت های سازمان های چپ ایرانی کشیده شوند. در تمامی فعالیت های حزب توده ایران، روشنفکران ترکمن به طور گسترده شرکت داشته اند. بسیاری از آنان که بعداً و در جریان کودتای محمد رضا شاه و سرکوب حزب توده در سالهای بین ۲۵ تا ۳۲ به شوروی پناهنده شده بودند، نقش هایی را در جهت احیای ادبیات و تاریخ ترکمنها و در جهت بیدارسازی ترکمنهای ایران، ایفا نموده اند. مرحوم غایب بهلکه و صفر انصاری، همچنین سرهنگ خطیبی و عاشرپور و گوکلانی و دهها نفر را می توان از آن میان نام برد. برخی از روشنفکران دیگر ترکمن که بر اساس بورس اتاترک به ترکیه رفته و به درجات تحصیلات عالیتری دسترسی نموده بودند، در جهت روشنگری نسل جدید ترکمن، بسیاری از دانش آموزان ترکمن را به سوی ترکیه و سپس کشورهای اروپایی و امریکا می کشانند. مرحوم دکتر قره داغلی یکی از آن چهره ها می باشد. حرکت ملی - دموکراتیک ترکمن های ایران در سال های ۱۳۵۷-۱۳۵۹ از وقایع مهم تاریخی که بعد از انقلاب مشروطیت و در دوران حکومت محمد رضا شاه اتفاق می افتد، گسترش اعتراض های عمومی بر علیه نظام سلطنتی می باشد. این تحولات تا حدی به دمکراتیزه شدن فضای ایران منجر می گردد. در این برهه زمانی احزاب سیاسی متعددی بوجود می آید. دو تشکل سیاسی اپوزوسیون، یعنی جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق که ضمن طرح شعار " ملی کردن نفت ایران، در مقابل استعمار انگلیس قد علم می کند، با حزب توده ایران که در راستای سیاست های جهانی اتحاد شوروی، نوعی برنامه سوسیالیستی را برای آینده ایران تبلیغ می نماید، فصل جدیدی را در تاریخ مبارزات مردم ایران می گشاید. در مناطق ملی ایران، بویژه در کردستان و آذربایجان، سازمان های سیاسی ملی- منطقه ای، که خواهان خود

مختاری از حکومت مرکزی می باشند، تشکیل می گردد. کردها در کردستان و ترک های آذری در آذربایجان با اتحاد بی سابقه ای به پشتیبانی از این تشکل ها می پردازند. عاقبت شاه مجبور می شود با همان شیوه پدر خود، با ایجاد دسیسه و بکارگیری زور و با حمایت قدرت های امپریالیستی، در فاصله زمانی ۱۳۲۴-۱۳۲۵ به سرکوب آنان بپردازد.

سرکوب جنبش خودمختاری در کردستان و آذربایجان، در پیامد خود مناطق ملی دیگری چون ترکمنصحرا را نیز در بر می گیرد. در فاصله ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۲ شمسی که با سرنگونی حکومت مصدق، حزب توده ایران را نیز منحل اعلام می نمایند، یورش و سرکوب در ترکمنصحرا نیز لحظه ای قطع نمی گردد. بسیاری از فعالین سیاسی ترکمن، در این مقطع مجبور به مهاجرت به شوروی می گردند. بسیاری نیز دستگیر می شوند و برخی هم زیر شکنجه های طاقت فرسا کشته می شوند. در دهه ۴۰ شمسی بدنبال پس زده شدن جبهه ملی دوم و با کنار رفتن دولت امینی، حکومت شاه بسمت اقتدار و دیکتاتوری می رود. کتاب ماموریت برای وطنم به نام شاه ایران چاپ و خواندن آن در مدارس تقریباً اجباری می شود. برای تغییراتی در ساختار اقتصادی - اجتماعی ایران، برنامه اصلاحات ارضی تدارک دیده می شود. در این دوره تاریخی، جنگ سرد و رقابت اتمی شرق و غرب، به اوج خود می رسد و رژیم شاه به همراه برخی از حکومت های دیکتاتوری منطقه، به دنباله روی از سیاست های امریکا کشیده می شود. شاه در کتاب انقلاب سفید خود، داستان های عجیب و غریبی از ظلم فنودال ها و مالکین بزرگ در گیلان و مازندران و نقاط دیگر ایران، نقل و قول می کند و با این استدلال پرچم اصلاحات ارضی را به دست میگیرد. بنا به گفته های برخی از قدیمی های ترکمنصحرا، قبل از دهه ۴۰، به دلیل پائین بودن سطح تکنیک در کشاورزی، بخشی از زمین ها هنوز پوشیده از جنگل و بیشه زار بوده است و دهقانان قادر نبوده اند، بیش از نیازهای خود به بازکردن جنگل بپردازند. اما به دنبال بالا رفتن سطح تکنولوژی و وارد شدن ماشین آلات کشاورزی بویژه تراکتور و کمباین و بولدزرهای راهسازی، وضعیت زمین های کشاورزی دگرگون می گردد. هزاران هکتار از این بیشه زارها و جنگل های طبیعی رابه زمین های مشاعی تبدیل می نمایند. علاوه بر آن به دلیل گسترش شهرنشینی و رها شدن مراتع دامی و مناطق بیلاقی عشایران ترکمن، مناطق بزرگی از مراتع دامی منطقه، مورد توجه غاصبان بومی و غیر بومی قرار می گیرد. برخی از این غاصبان از طریق بند وبست با حکومت، اسناد مالکیت به این زمین ها را نیز کسب می نمایند. البته افرادی از منطقه نیز در جهت سود جویی به رژیم نزدیک می شوند و به پاس همکاری و راه دادن غاصبان جدید، به زمیندار تبدیل می شوند، بنا به اصطلاح عام! شریک دزد غافله می گردند. در جریان اصلاحات ارضی شاهنشاهی، تقسیم بندی های جغرافیایی جدیدی، براساس موقعیت زمینهای بایر و مراتع دامی ترکمنصحرا تشکیل می گردد. کتاب اقتصاد دشت گرگان به قلم دکتر منصور گرگانی، اشاراتی در این رابطه دارد. دشت و مناطق کشاورزی منطقه به بخش هایی تقسیم می گردد. دهقانان و خرده مالکان ترکمن ملزم می گردند تا برای حفظ زمینهای خود هزینه سند مالکیت را به دولت بپردازند. اما قسمت های بزرگتر این زمین ها و مراتع دامی منطقه، همانند غنایم جنگی در بین غاصبان جدید تقسیم می گردد. طبقه جدید مالک و یا بزرگ زمیندار، در منطقه ترکمنصحرا شکل می گیرد. برخی از مقامات دربار و ژنرال های شاهنشاهی، در مایملک ترکمنصحرا سهم می گردند. بهترین و حاصلخیزترین زمین های زراعی

ترکمنصحرا، از مراوه تپه تا اطراف آق قلا و نوار مرزی را خانواده شاه و ژنرال های ایشان تصاحب می نمایند.

بنا بر آمارهای ارائه شده در " کتاب زندگی و مبارزه خلق ترکمن " که در سال ۵۸ به چاپ رسید، خانواده سلطنتی به تنهایی، بیش از ۳۰ هزار هکتار از مرغوب ترین زمین های کشاورزی منطقه را تصاحب می نمایند. ارتشبد اویسی و تیمسار پالیزبان و تیمسار هاشمی نژاد، تیمسار جم، تیمسار کوهرنگی و بسیاری از درجه داران شاهنشاهی مجموعاً نزدیک به هفتاد هزار هکتار از زمینهای منطقه را انعام می گیرند. خود شریف امامی یکی از نخست وزیران شاه، به تنهایی ۳۰۰۰ هکتار از زمین های منطقه را تصاحب می نماید. در کنار اینهمه ستاره بدوشان شاهنشاهی، ملاکین جدیدی ( سرمایه داران کشاورزی) که اساساً از مناطق دیگر ایران آمده بودند، مانند هژبر یزدانی، ولی الله پارسا، حاجی فتح الله منتظری و دهها نفر دیگر، بر هزاران هکتار از زمینهای حاصلخیز منطقه مالک می گردند. هژبر یزدانی به تنهایی ۸۰۰۰ هکتار از بهترین زمین های غرب مراوه تپه و اطراف گنبد را تحت مالکیت خود در می آورد. علاوه بر زمینهای کشاورزی، هزاران هکتار از مناطق بیلاقی ترکمنصحرا که با دشت زیبا و سرسبزش هر زیارت کننده ای را مسحور می نماید، به مراتع دامی هژبر یزدانی ها تبدیل می گردد. حکومت شاه که از نگاه مردم ایران به هزار فامیلی مشهور بود، به طور دریست بسیاری از زمین های مرغوب و مناطق وحش را به تصرف خود در می آورد. شیلات و ماهیگیری دریای خزر دولتی اعلام می گردد و تنها بخش هایی از آن را که چندان اهمیت دار نبوده است، به برخی از اهالی واگذار می نمایند. تمامی منطقه جنگل گلستان به پارک وحش محمد رضا شاه تبدیل می گردد. زمین های کشاورزی ناحیه انباراولوم از بخش آق قلا، که در کنار رودخانه گرگان قرار دارد و مساعد برای کشت پنبه و گندم می باشد، به تصرف دربار در می آید و تابلوی شاه مزرعه در آنجا بالا می رود گارد شاهنشاهی، با بسیاری سرباز به حفاظت از آن می پردازد.

اولین سد آب بر روی رودخانه گرگان صرفاً به خاطر شاه مزرعه، بدون اینکه به شکل مهندسی و استراتژیک محاسبه شده باشد، بر روی رود گرگان زده می شود. به دلیل نداشتن کانال های جنبی و بدلیل ذخیره سازی های غیر اصولی در این سد، تقریباً همه ساله آب رود گرگان بالا آمده و محصولات کشاورزی و دامی خرده مالکین ترکمن را به فنا میفرستاده است. در گرگان تیمسار مزین و در شاه مزرعه نماینده ایشان با نام سرهنگ کمال، سبب ساز این مصیبت ها می باشند.

سرهنگ مزین ترکمنها را از ماهی دریای خزر نیز محروم نموده بود. افسر ساواکی با نام سروان حامد، ماهیگیران ترکمن را شکنجه کرده و حتی جان افرادی را نیز گرفته است. در جریان اصلاحات ارضی شاهنشاهی تا توانستند، خلائق را از داشتن زمین های دهقانی خود محروم می نمایند. و بسیاری از زمین های دهقانان روستایی را که مرغوب تر و پر حاصلتر بود، به درباریان و زمینداران بومی و غیر بومی می سپارند. مقاومت روستائیان را نیز با قهر تمام سرکوب نموده و به حاشیه می رانند. روستاهای تاتار علیا، یلمه سالیان و بی بی شیروان و عطاباد داز در بخش غربی و روستاهای دانو، قانجق و چای قاوشان و چاپارقویمه و.. در شرق و شمال ترکمنصحرا هر کدام داستان های سر درازی از بی عدالتی های وارده و غصب شدن زمین های خود دارند. در کتاب قید شده، اشاراتی نیز به قل و زنجیر کشیده شدن

دهقانان و حتی کشتار آنان شده است.

در طول حکومت پهلوی علاوه بر خلع ید از زمینهایشان، در جهت مسخ و آسیمیله کردن ترکمنان، پروژه های مختلفی از جانب سازمان اطلاعات رژیم به اجرا گذاشته می شود. فعالیت در زمینه های فرهنگی و ادبی ترکمن ها به حداقل می رسد و به فعالین در این زمینه روی خوشی نشان داده نمی شود. تبدیل نام ها و فامیل های ترکمنها به فارسی و دامن زدن به اختلافات طایفه ای در این دوره به اوج خود می رسد. ساواک در امور دینی و اعتقادی ترکمنها نیز دخالت می نماید و از این طریق نیز به وحدت ملی ترکمنها آسیب هایی وارد می نماید.

چگونگی حرکت های ضد رژیم در منطقه رفع ستم های ملی و طبقاتی در منطقه ترکمنصحرا، انگیزه اساسی برای مخالفین با حکومت ظالم شاه بوده است. این حکومت در سراسر ایران دارای مخالفان گسترده ای از چپی ها و ملی گراها و مذهبیون بوده است. شاه با شدت تمام مخالفین را سرکوب می کرده است و شکل گیری مبارزات و اعتراضات علنی، تقریباً غیر ممکن می گردد.

در آن دوران اختناق و سرکوب، دانشگاههای ایران مرکز فعالیتی نیروهای سیاسی مخالف رژیم بوده است. دانشجویان و فرهنگیان ترکمن در ارتباط با مقاومت های دانشجویی، ضمن مشارکت و همراهی با آنان، تجاربی گران می اندوختند و با بهره گیری از آن برای تلفیق مبارزات ملی - دموکراتیک ترکمنها با جنبش سراسری ایران، تلاش می نموده اند.

در سالهای ۴۷ - ۵۰ شمسی، هم زمان با تولد جنبش های چریکی در ایران که سازمان چریک های فدائی خلق و سازمان مجاهدین خلق ایران از پیشروان آن بود، بخشی از روشنفکران، معلمین و فرهنگیان ترکمن نیز وارد میدان گردیده و با تشکیل دادن محافل نیمه علنی، به فعالیت های فرهنگی و ادبی ترکمنی روی می آورند. رژیم شاه که طاقت تحمل کوچکترین صدای مخالفی را نداشت، این محفل را غیر قانونی اعلام نموده و تمامی اعضای آنرا بازداشت می نمایند. دکتر آهنگری و مرحوم آهون بر و مرحوم آنا قربان قلیچ طاغانی و تعدادی دیگر از سازماندهندگان این حرکت ملی - فرهنگی بوده است. فعالیت های فرهنگی این عده که هر چند به دلیل حساسیت ساواک، نتوانست ادامه پیدا نماید، در همان مدت کوتاه خود، تاثیرات مثبتی در جهت بیداری ملی و حق طلبی نسل نوین ترکمن داشته است.

در دهه پنجاه و همزمان با گسترش حکومت ترور و پلیسی شاه، که دانشگاههای ایران سنگر مقاومت های آزادیخواهانه بوده است، برخی از دانشجویان و دانش آموزان و معلمان ترکمن، ضمن آشنایی با شیوه های مخفی مبارزه، در جنبش ها و حرکت های اعتراضی ضد رژیم شرکت نموده و به اندوختن تجارب مبارزاتی می پردازند. می شود گفت که نطفه های پیوند یک حرکت ملی - منطقه ای با سازمان های چپ و سراسری از دانشگاههای ایران آغاز می گردد.

در سالهای ۵۶-۵۷ شمسی، دانشجویان ترکمن که با جنبش های دانشجویی پیوندها و ارتباطاتی ایجاد نموده بودند، با کمک معلمان و فرهنگیان مترقی منطقه، توانستند اولین تشکل نیمه مخفی مقاومت در مقابل حکومت دیکتاتوری شاه را در منطقه ترکمنصحرا، با نام " فدائیان ترکمن " پایه ریزی بنمایند. شعارهای " الدن گیدن ینرلری قایتاریب آلماق گه ره ک " و " یا " اوقو گه ره ک حاظ گه ره ک، ترکمنچه مکتب گه ره ک، اولین بار از



جانب	این	گروه	عنوان	می	گردد.
در آستانه سرنگونی حکومت شاه جنبش روشنفکری وسیعی در ترکمنصحرا شکل گرفته بود. توده های روستایی و بخشی از مردم شهری هنوز به این حرکت نپیوسته بودند. اما توطئه چماقبدستان و افشا شدن نقش ساواک و ارتش شاه در ایجاد آن، به سرعت، این توده عظیم را بسوی آن متوجه می نماید. روستائیان ترکمن با ایجاد شوراهای دهقانی به باز پس گرفتن زمین های غصبی می پردازند. در کارخانه ها شوراهای کارگری ایجاد می گردد و حتی صیادان ترکمن نیز با ترتیب دادن سندیکاهاى خود بپا می خیزند. در تمام عرصه ها، چون فرهنگی، قالیبافی، هنری و مهندسی و تکنیکی فعالیت های جمعی و مشترک سازمان داده می شود. بخشی ها و آهنگ سازان و شاعران، وقوع یک انقلاب گسترده را در منطقه گواهی می نمایند. هویت جویی و مراجعه به اصل خویش بدعتی می شود برای نسل جدید. انتخاب نام های ترکمنی، مکاتبت به زبان ترکمنی و حتی نامگذاری ها به زبان ملی شدیداً رواج پیدا می نماید. ارگان های مردمی نوینی، چون کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن، ستاد مرکزی شوراهای ترکمنصحرا، اتحادیه دهقانان روستایی، کانون های فرهنگیان و معلمان و هنرمندان و غیر در سرتاسر ترکمنصحرا، نوگرایی را نوید می دهند. ترکمنصحرا می رود تا هویت زنده واقعی خود را باز جوید. در عرصه اجتماعی پیوند بسیار نزدیکی در بین طایفه ها و تیره های ترکمنی که از کرانه های شرقی دریای خزر تا مناطق مراوه تپه و جرگلان پراکنده نگهداشته شده بودند، ایجاد می گردد. روحانیون و ریش سفیدان ترکمن آنچنان به یکدیگر نزدیک می گردند و به دفاع از نهادهای مردمی ایجاد شده می پردازند که هرگز در تاریخ جدید ترکمنها سابقه نداشته است. کتاب های فراوانی از تاریخ و فولکلور ترکمنی چاپ می گردد و لباس و پوشش ملی ترکمنها در سطح وسیعی رایج می گردد. چگونگی بنیانگذاری کانون فرهنگی-سیاسی خلق ترکمن و ستاد مرکزی شوراهای ترکمنصحرا در گنبد	اولین حادثه تاریخی در تاریخ نوین خلق ترکمن ایران، تولد کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن می باشد. این کانون برآمد فعالیت های مستمر چندین ماهه روشنفکران و معلمان و فرهنگیان و دانش آموزان ترکمن صحرا بوده و در ۲۶ بهمن ماه ۵۷ در محل کتابخانه سابق باغ ملی و در شهر گنبد بنیانگذاری می گردد. قبل از بنیانگذاری این کانون، مجموعه نیروهای روشنفکری ترکمنصحرا که عمدتاً عبارت از هواداران سازمان فدایی بودند، با تشکیل دادن نمایشگاهها کتاب و فروش آن و پخش جزوه های انقلابی در محل باغ ملی و سالن پیشاهنگی به فعالیت می پرداختند. نمایش فیلم و تئاتر و برنامه های کوهنوردی و بسیاری از فعالیت هنری و ادبی آن دوره از طریق این مجموعه ارائه می گردیده است. این کانون بسرعت در ترکمنصحرا جا می افتد و در تمامی شهرها و روستاهای ترکمن نشین ایجاد می گردد. مسائل فرهنگی و ادبی و هنری و بعضی از امورات اجتماعی و مدنی تحت پوشش این کانون در می آید. کانون های شهرستان بندر ترکمن و گمیشان و آق قلا و کلاله، هر کدام در منطقه تحت پوشش خود، فعالیت های گسترده ای را انجام داده اند. تغییر نام های شهر های بندر ترکمن و آق قلا، از نام های تحمیلی دوران پهلوی، یعنی از پهلویدژ و بندر شاه، مدیون فعالیت های ملی و گسترده این دو کانون می باشد. از حوادث دیگر این دوران بوجود آمدن ستاد مرکزی شوراهای ترکمنصحرا می باشد. این ستاد در محل				

ساختمان مهمانسرای قبلی فرمانداری گنبد که اتفاقاً در منطقه ترکمن نشین گنبد قرار داشت، در اوایل اسفند ۵۷ بنیان‌گذاری می‌گردد. امورات مربوط به شوراهای روستایی و رسیدگی به حل اختلافات روستاها و نحوه کشت و داشت از طریق این ستاد سازماندهی می‌گردیده است. ستاد مرکزی شوراهای ترکمنصحرا با اتحادیه سراسری دهقانان روستایی که صدها شورای دهقانی را تحت پوشش داشت همکاری تنگاتنگی داشته است. از طریق فعالیت با این اتحادیه بوده است، که کادرهای روستایی زبده ای که بعداً توانستند جنبش دهقانی را در منطقه رهبری نمایند، تربیت می‌گردند.

سازمان جوانان پیشگام ترکمنصحرا

هر چند فعالیت در زمینه امور دانش‌آموزی از مدتها قبل از انقلاب بهمن جریان پیدا می‌نماید. ولی پیشگام به طور رسمی در فروردین ۵۸ در محل ساختمان سالن بزرگ پیشاهنگی گنبد، شروع به فعالیت می‌نماید. فعالیت های دانش‌آموزان ترکمنصحرا که اعضای فعال آن به صدها نفر می‌رسیدند، از طریق این سازمان پیش برده می‌شده است. نقش این سازمان در ترتیب دادن راه پیمایی ها و تظاهرات داخل شهری بسیار مهم بوده است. تهیه پلاکاردها، تکثیر نشریات و اعلامیه ها و فعالیت های چاپی و انتشاراتی از طریق این سازمان تدارک دیده می‌شده است. علاوه بر آن بخش بزرگی از دامش آموزان از طریق این نهاد به روستاها رفته و از فعالیت های شورایی و روستایی حمایت می‌کرده اند. تشکل های مشابه در شهرها و بعضی روستاهای بزرگتر ترکمنصحرا تشکیل می‌گردد و دارای فعالیت گسترده بوده است.

کانون فرهنگیان و معلمان ترکمنصحرا

تشکیل دهندگان این نهاد نیز از ماهها قبل از انقلاب به فعالیت مشغول بوده اند ولی خود این نهاد و به طور رسمی در ماه فروردین سال ۵۸ در نیش خیابان سابق شاهپور غربی گنبد که متعلق به خانواده مخدوم بود با همیاری فرهنگیان و معلمان فعال گنبد تاسیس می‌گردد. فعالیت های این کانون در حد همکاری با نهادهای مردمی آن ایام خلاصه می‌شده است. یکی از چشمگیرترین فعالیت های کانون فرهنگیان گنبد، شرکت آنان در انتخابات شهر گنبد و موفقیت آنان در متحد کردن ترکمنان شهر گنبد و کسب موقعیت برتر در انتخابات شورای شهر گنبد، در تابستان ۵۸ می‌باشد. حکیم مختوم یکی از چهره های درخشان این کانون بوده است که بعدها به شکل ناجوانمردانه ای به همراه توماج و یارانش به قتل می‌رسد.

کانون زنان ترکمن

تاسیس کانون زنان ترکمن در محل ساختمان پیشگام نشانگر فعالیت های گسترده دختران و زنان ترکمن در آن دوران میباشد. هسته اصلی فعالیت های کانون زنان را دانش آموزان دختر مدرسه کمینه گنبد تشکیل می‌داده است. در تمامی فعالیت های گسترده آن دوران، این دختران شجاع و بیدار، با پوشش قرمز رنگ ترکمنی ( قرمزی) مشاهده می‌شده اند. ترتیب دادن کلاس های مبارزه با بیسوادی، حمایت از دختران و زنان قالیباف ترکمن در شهرها و روستاهای ترکمنصحرا، از فعالیت های شاخص تر این کانون می‌باشد. علاوه بر آن در تمامی تظاهرات اعتراض آمیز و راهپیمایی های آن ایام، کانون زنان فعالیت های چشمگیر داشته است. این کانون در اسفند ماه ۵۸ بنیانگذاری می‌گردد.

بخشی از دانشجویان و فرهنگیان دختر از غیر ترکمنان که اکثراً هوادار سازمان فدائی بوده اند با این کانون همکاری هایی داشته است.

این کانون در واقع شاخه ای وابسته به کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن بوده است که فعالیت های خود را پیرامون مسائل هنری از قبیل اشاعه موزیک و ترتیب دادن برنامه های تئاتر و غیر متمرکز نموده بود. محصولات و تولیدات هنری این کانون در سطح وسیعی در منطقه و حتی مناطق دیگر ایران توزیع می گردید.

نقش سازمان چریکهای فدائی خلق و گرایشات فکری و سیاسی حاکم پیرامون مسائل ملی ترکمنصحرا

۱- موقعیت سازمان فدایی در آغاز حرکت ها

یکی از ویژه گی های حرکت ملی و دموکراتیک ترکمنها در آن دوره، ارتباط بخش اصلی نیروی رهبری کننده آن، با سازمان چریکهای فدایی خلق ایران می باشد. در مورد ریشه ها و علت های این پیوند، قبلا اشاراتی داشته ام. شاید با فکر و تجربه امروزین، تا حدی دشوار باشد تا چگونگی این پیوند درک گردد. اما با واقعیت های آن ایام و با شرایط جنگ سرد جهانی و بلوکه شدن قدرت در بین قطب های متخاصم شرق و غرب، که حتی ملت های بزرگتری را به دو نیم کرده بود، هضم این پیوستگی مطلقا دشوار نمی باشد. ضمنا، برخی از چهره های مبارزاتی آن دوره چون علیرضا نابدل که تزهایی در مورد رفع ستم های مضاعف در مناطق ملی دارد، همراه صمد بهرنگی نویسنده و داستان نویس مشهور و بهروز دهقانی، خود از مناطق ملی، به این سازمان پیوسته بوده اند.

در آن دوران، چنین تصور می گردید که ریشه همه بدبختی ها در ایران و مناطق ملی، از ستم امپریالیست ها بسرکردگی ایالات متحده امریکا می باشد. مراجعه به اعلامیه ها و جزوات باقی مانده از فعالیت روشنفکران ترکمن، هم در دوره حزب توده و هم در ارتباط با سازمان چریکهای فدایی خلق، به این گفته قوت می بخشد. روشنفکران ترکمن از زمان قدیم با جریانات چپ آن دوران پیوند می یافتند و در چارچوب شعارهای ضد امپریالیستی آنان مفری را برای پاسخگویی به اهداف ملی - دموکراتیک ترکمنهای ایران جستجو می کردند. سازمان چریکهای فدایی خلق ایران که بعد از شکست و مهاجرت توده ای ها، برای زنده نگهداشتن جنبش کمونیستی، از جان خود مایه می گذاشت، مورد توجه فعالین ترکمن قرار می گیرد. نبود یک سازمان سیاسی منطقه ای، بودن یک حکومت با نام ترکمنستان در داخل اتحاد جماهیر شوروی نیز، فاکتورهایی بوه اند که راه نفوذ جریانات سیاسی چپ را در بین روشنفکران ترکمن هموار می نموده است. روشنفکرانی که در ترکمنصحرا به سوی حزب توده و بعدا به طرف سازمان فدائی کشیده شدند، بر این تصور بوده اند که در صورت پیروزی این جریانات، مدلی مشابه حکومت شوروی در ایران نیز، پیاده خواهد گردید. (برخی نیز بر این نظر می باشند که، دلایل روانی دیگری که باعث گرایش روشنفکران ترکمن به مشخصا!! سازمان چریکهای فدایی می گردد، وجود روحيات مشابه آوانتوریستی در بین روشنفکران ترکمن می باشد. به زعم آنان، نیروی جوانی که می خواست حرکت گسترده ترکمن صحرا را رهبری نماید، جوانتر از آن بود که افق دید وسیعتری را داشته باشد و بتواند با درک از وظایف حساس تاریخی خود، به تلفیق مبارزات ملی منطقه با حرکت های دموکراتیک مردم ایران بپردازد).

در دوره ای که حرکت های سیاسی قابل توجهی، به هواداری از سازمان فدائی در تاریخ ترکمنصحرا رقم می خورد، خود سازمان فدایی به دلیل ضربات متوالی ساواک، تا حدی متلاشی گردیده بود. از این سازمان صدها نفر جان خود را از دست داده بودند و صدها نفر نیز به زندان های طولانی محکوم شده بودند. در واقع آنچه که

به طور سمبلیک سازمان فدایی را نمایندگی می کرد، یکی دو هسته باقی مانده ای، بیش نبوده است. هسته هایی که به دلیل داشتن زندگی دراز مدت در خانه های تیمی، قادر به رتق و فتق امور داخلی خود نبوده اند، چه رسد به تحلیل از حوادث ایران و مسائل مناطق ملی و الزامات آن. کتاب پرواز با بالهای آرزو به قلم نقی حمیدیان، بشکلی جامع تر و گویاتر، وضعیت آنان را به قلم کشیده است. بقول ایشان، سازمانی که به نام چریکهای فدایی خلق و در هنگام سقوط رژیم شاه، در تهران باز سازی گردید، از اعضای آزاد شده از زندان شاه بوده است. در این سازمان، نه برنامه ای سیاسی واحد وجود داشته است و نه انسجام تشکیلاتی.

۲- تماس های اولیه با سازمان فدایی در منطقه ترکمنصحرا، ایده ای که بنام این سازمان تبلیغ می گردید، در واقع نوشته های بیژن جزنی بوده است. فعالین منطقه با مراجعه به خواست ها و الزامات جنبش ملی - دموکراتیک ترکمن صحرا، بدور از نظارت مستقیم سازمان فدایی، به ابتکار خود به سیاست گذاری میپرداختند. بیانیه ۸ ماده ای خود مختاری منطقه ترکمنصحرا که در کتاب "زندگی و مبارزه خلق ترکمن"، به عنوان یک سند واقعی و تاریخی آورده شده است، دلیل بر محوری بودن مسئله ملی ترکمن، در بین این نیروی جوان در آن مقطع می باشد. به هنگام اولین تماس هیئت اعزامی از سازمان فدایی که روزهای ۲۳-۲۴ بهمن سال ۵۷ در گنبد اتفاق افتاد، تا جایی که بیاد دارم، رهنمود و یا توصیه قابل اتکایی مشاهده نمی گردید. این هیئت ۳ نفره که عبارت از حشمت رئیسی و محمود و فردی دیگر بود، حتی در باره مسائل سیاسی ایران با یکدیگر، اتفاق نظر نداشته اند. یکی... از قهرمانی های چریک صحبت می کرد، آن یکی از تجربه سیاسی رهبران حزب توده ایران! آنان کوچکترین اطلاعی از اشکال مبارزاتی خلق ترکمن در آن دوره را نداشته و کاملاً با مسائل ملی منطقه ای بیگانه بوده اند. این هیئت با وعده تماس بیشتر و انتقال مسائل منطقه به مرکزیت سازمان، به ماموریت خود پایان می دهد.

اکیپ دوم به نمایندگی عباس هاشمی و محمود حسن پور (یکی از ۳ نفر قبلی)، چند روز دیرتر یعنی حدوداً در اول اسفند ماه ۵۷ به منطقه می آید، قبل از ورود این هیئت، نیروهای سیاسی منطقه خود ابتکار عمل را بدست گرفته و با مصادره ساختمان های فرمانداری و سالن پیشاهنگی و کتابخانه ملی گنبد، کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن را بنیانگذاری نموده بودند. جالب توجه است که در انتخاب نام کانون، فدائیان ترکمن به شیوه انحصاری عمل ننموده و در مشورت و همفکری با طیف وسیع فرهنگیان و دیگر گرایشات ملی- دموکراتیک حاضر، نام اولین نهاد مردمی رهبری کننده را به ثبت می رسانند. روستائیان نیز قبل از ورود سازمان، با حمایت این نهاد، در سطح وسیعی با ایجاد دهها شورای دهقانی، بسیاری از زمین های غصبی را باز پس گرفته بودند. در واقع، نمایندگان اعزامی سازمان فدایی در مقابل عمل انجام یافته قرار گرفته بودند. وقتی نمایندگان سازمان با واقعیات منطقه روبرو می گردند، در فکر کنترل و مهار آن بر می آیند. چنین امری با توجه به میزان شتاب و گستردگی حرکت های ایجاد شده چندان آسان نبوده است. بدین خاطر سازمان چریک های فدایی، عملاً بدنبال حوادث کشیده می شده است. آنان تنها در عرصه تشکیلاتی، این قدرت را داشته اند که با افزایش شناخت و مطالعه خود، از روحیات و افکار فعالین منطقه، آنان را جابجا بنمایند. عباس هاشمی که با افتخار! سلاح سازمانی را از خود جدا نمی کرد. معتقد به اشاعه شور و هیجان چریک

انقلابی در منطقه بود. فردی را هم به عنوان گارد، با خود آورده بود تا در جلوی ساختمان ستاد مرکزی شوراها، با مسلسل کلاشینکف، نگاهیانی بدهد.

عباس به پاسگاه زنی و تهیه اسلحه اعتقاد داشت و بر این اساس به کسانی که تندخوتر بودند، میدان بیشتری می داد و کسانی را که واقع بین تر بودند و نمی خواستند به سوی ماجراجویی بروند، به بهانه ای به کنار می زد. ایشان، قبل از شروع درگیری اول، چندین نفر از فعالین را جهت خلع سلاح به پاسگاه های اینچه برون و مراوه تپه فرستاده بودند.

۳- واکنش های حکومت اسلامی و جریان شکل گیری درگیری فروردین ماه گنبد شروع فعالیت ها که مرکزیت آن در شهر گنبد بود، عملا این شهر را به دو منطقه تبدیل نموده بود. از نظر حکومتی ها بخش ترکمن نشین به کمونیست ها متعلق بوده و بخش دیگر آن که از شاهرودی ها و خراسانی ها و آذری ها و... عبارت می گردید، به اسلامی ها. پخش اعلامیه ها و پرورشورهای تبلیغاتی داس و چکش نشان سازمان چریکهای فدائی نیز، دقیقا آب به آسیاب تبلیغاتی ها می ریخت.

حکومت اسلامی که خود با انحصارگری، عملا جنبش ملی ترکمنها را در مقابل خود قرار داده بود، تا مدتها سیاست روشنی را در قبال رویدادهای منطقه نداشته است. بسیاری از نمایندگان اعزامی از مرکز چنین تصور می کردند که فعالیت های نیروهای جوان فدائی در منطقه، در واقع در ارتباط با حرکت چماقبدستان ساواک می باشد. یادم هست که روزی چندین نفر جوانک ریش دار به ستاد آمده بودند. از لحن برخوردشان معلوم بود که تحریک شده اند. در داخل ساختمان ستاد داد و بیداد راه انداخته بودند. در این گیر و دار، یکی از آنان با صدای بلند گفت: شما از خدا بی خبران که امام را قبول ندارید.... بگید امامتان کیست؟ یادش بخیر، حکیم مختوم هم بلافاصله انگشت به طرف دیوار ستاد کرده و پوستر شیخ عزت الدین حسینی را به او نشان داد و گفت: بیا اینهم امام ما! اینگونه عکس العمل های ایذایی مرتبا ادامه داشته است.

جدای از واقعیات فوق، در فاصله کوتاه ۲۶ بهمن ۵۷ تا ۵ فروردین ۵۸ که مصادف با شروع اولین درگیری مسلحانه در گنبد بود، حداقل سه هیئت رسمی از جانب مرکز به منطقه آمده بودند. اولین هیئت اعزامی مرکب از سه نفر بود که خود را به کمیته اسلامی منتسب می نمودند. این هیئت که در راس آن دو نفر بنام های زهناجچی و حسینی قرار داشتند، گویا از طرف خمینی ماموریت داشته اند تا مستقیما اوضاع منطقه را بررسی بنمایند. چند بار در ساختمان ستاد شوراها خودمان و یکبار نیز در دفتر کمیته اسلامی گنبد، مذاکراتی پیرامون مسائل ملی و دهقانی با آنان داشتیم. یکبار هم درست موقعی که نیروهای اینطرف، به تحریک عباس هاشمی، پاسگاه اینچه برون ( فدوی) را محاصره کرده بودند، آنان با ما تماس گرفته و نگرانی خود را از وقوع یک برخورد مسلحانه در آنجا اطلاع دادند. به همراه آنان به آنجا رفتیم. فرمانده پادگان نوده نیز ما را همراهی میکرد. با این وجود که از جریان خبر داشتیم، خود را به بی اطلاعی زده و وارد پاسگاه گردیدیم.

بحران نیز با وساطت ما موقتا خاتمه یافت.

در ۲۰ اسفند ۵۷ عده ای از زمینداران منطقه در دادگستری گنبد تحصن کرده و از مرکز تقاضای رسیدگی می نمایند. دولت بازرگان آقای رادنی را و دفتر خمینی نیز آخوندی ( حجت الاسلام ) امید را جهت رسیدگی می فرستد. این هیئت در ساختمان بانک عمران گنبد که در منطقه فارس نشین قرار دارد، با اعتراض گسترده دهقانان روستائی روبرو می گردد. ماشینی پر از اسلحه این هیئت را اسکورت می کرده که گویا توسط جمعیت

هیئت سوم را گروهی از روحانیون جوان تشکیل می دادند که از طرف دفتر آقای طالقانی آمده بودند. در مذاکراتی که با این هیئت داشتیم، که در روزنامه ها نیز درج گردید، آنان به بهبودی اوضاع و دفع توطئه ها وعده دادند که به دلیل موقعیت طالقانی در آن موقع، وعده های آنان فاقد ضمانت اجرایی بوده است. تعدادی از این روحانیون دوباره و در روزهای آخر جنگ اول نیز به گنبد آمدند. مذاکرات و گفتگوها به نتیجه ای منجر نمی گردید. جمهوری اسلامی وقتی قافیه را تنگ احساس می کند و نفوذ و تسلط خود را بر مردم منطقه از دست می دهد، در فکر سرکوب بر می آید و با راه انداختن تبلیغاتی دروغین و بی اساس و نسبت دادن فعالیت ها به ساواک و ضد انقلاب به نیروکشی به منطقه می پردازد. بسیاری از پاسداران و افراد ساده لوح را از تهران و مازندران و خراسان، با وعده جنگ بر علیه کفر، به منطقه میکشانند. نتیجتاً اولین جرقه جنگ داخلی در ۵ فروردینماه ۵۸ به دنبال به قتل رسیدن یک نوجوان ترکمن بدست آنان، در شهر گنبد زده می شود.

و فردای آنروز، با حمله مسلحانه پاسداران کمیته اسلامی، به متینگی که در محل باغ ملی گنبد، جهت اعتراض به رفتارندوم جمهوری اسلامی تشکیل شده بود، جنگ اول گنبد شعله می کشد. یکی از حوادث عجیب این دوره تسلیم شدن بدون مقاومت آقای عباس هاشمی، نماینده سازمان فدایی به کمیته چی ها و پاسداران مهاجم می باشد. ایشان که به دلیل داشتن گرایشات قوی چریکی خود، در تازاندن فعالیت ها نقش بسیار داشت، با این عمل خود تناقض عملکرد یک چریک را در مقابل واقعیت ها بنمایش می گذارد. پاسداران و کمیته چی ها به کشتار مردم می پردازند. آنها در همان روز حدود ۲۰ نفر افراد بی دفاع را به قتل می رسانند و صدها نفر از ترکمنان را نیز دستگیر می نمایند. ساختمان های کانون و ستاد بدون مقاومت به تصرف آنان در می آید.

این گستاخی سبب می شود تا خود فعالین ترکمن و شوراهای و ارگان های خودجوش به سازماندهی مقاومت بپردازند. مردم ترکمن چون سیلی خروشان به خشم آمده و به سنگر بندی در مقابل پاسداران خونریز می پردازند. در این درگیری که ۹ روز طول کشید، صدها نفر از دو طرف کشته و زخمی می شوند. پاسداران، بسیاری از اهالی ترکمن را که در خانه هایشان مانده بودند و مطلقاً در جنگ شرکتی نداشته اند، از خانه هایشان ربوده و جهت انتقام گیری و ایجاد وحشت، به شکل شنیعی به قتل می رسانند. از آغاز شروع درگیری تا روز چهارم، تمامی تلاشها در منطقه، برای یافتن آتش بس به بن بست می رسد. در ۱۰ فروردین ماه، کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدائی در تهران ضمن محکوم کردن جنگ، از دو طرف می خواهد که به این درگیری پایان بدهند. هیئتی از کمیته مرکزی سازمان در ارتباط با نمایندگان دولت موقت، یعنی دکتر ملیحی و رسولی برای خاموش کردن جنگ پیشقدم می شوند. آقای طاهر احمد زاده استاندار وقت خراسان و آقای خلیل رضائی، پدر چندین فرزند شهید نیز به گنبد می آیند. اقدامات مثبت و انسانی این دو شخصیت سیاسی را در این دوره هرگز نمی توان فراموش نمود. موضع مثبت ارتش و بی طرفی آن در این درگیری، حادثه ای است تاریخی، که مجموعاً به ضرر آتش افروزان تمام می گردد.

روحانیون و معتمدین ترکمن نیز برای جلوگیری از کشتار و جنگ، به تلاشهای شبانه روزی می پردازند. متن تلگراف های آنان به بازرگان و آیت الله طالقانی به صورت سند باقی است. بنا به درخواست آنان مولوی

عبدالعزيز روحانی اعظم بلوچستان به گنبد آمده بود. مدافعین در گنبد نیز هیئتی آتش بس، مرکب از ۵ نفر را برای مذاکرات معرفی می نمایند. تلاش های این هیئت برای آتش بس اهمیت فراوانی داشته است. سخت ترین و خطرناکترین ماموریتی که در ارتباط با این هیئت داشتیم، رودر رویی و مذاکره با فرماندهان پاسداران بود. این ملاقات در روز ۱۴ فروردین در حدود ظهر در محل پادگان گنبد و در حضور فرمانده ارتش صورت گرفت. افسری از ارتش ترتیب دهنده این ملاقات خطرناک بوده است. بدنبال صحبت های طولانی و کشمکش های نفس بر، که با آنان داشتیم، بالاخره آنان رضایت دادند تا آتش بس به مرحله اجرا در بیاید. اما در روز آتش بس نیز بنا به تحریک برخی از جنگ طلبان پشت پرده، چون هاشم صباغیان، کشتار و تیرباران ها ادامه می یابد. موضع گیری مرکزیت سازمان فدائی در این جنگ و تلاش های دیپلماتیک آن برای برقراری آتش بس، در نوع خود قابل ارج می باشد. روحانی مبارز ترکمن آقای ولی محمد ارزانش، در آنموقع در مصاحبه با خبرنگار روزنامه پیغام امروز، نقش مرکزیت سازمان در جلوگیری از گسترش جنگ را، نجات بخش دانسته است.

۴- نتایج جنگ اول گنبد و تغییراتی در سازمان منطقه در فاصله بین جنگ تحمیلی اول گنبد که علیرغم تلفات انسانی فراوان، موقعیت نهادهای دموکراتیک را تحکیم بخشید، تا ۲۰ بهمن ماه ۵۸ که با یورش دوم سپاه پاسداران و ارتش رژیم، به فعالیت های علنی و دموکراتیک پایان داده شد، فعالیت ها در ترکمنصحرا، با ویژه گی های خود تداوم می یابد. شوراهای روستایی به عنوان ارگان های اجرایی تا حد زیادی تثبیت می گردند. در داخل حکومت اسلامی نیز جناح های طرفدار محرومین به فعالیت پرداخته و با در نظر گرفتن مسائل منطقه ترکمنصحرا، طرح هایی را به وزارت کشاورزی که ریاست آنرا آقای رضا اصفهانی عهده دار بود، ارائه می دهند. طرح اصلاحات ارضی حکومت اسلامی، با تبصره و بندهای جیم و دال، از این تاریخ مطرح می گردد. در حدود تیر ماه ۵۸ و به وقت برداشت محصولات گندم، ستاد مرکزی شوراهای ترکمنصحرا، نمایندگانی را به رهبری روحانی مبارز اهل سنت، ولی محمد آخوند ارزانش به قم به نزد خمینی می فرستد. خمینی در دیدار با این هیئت، بدون اینکه خم به ابرو بیاورد، ترکمنصحرا را با کرمان و سیستان مقایسه می نماید. هیئت نیز با نومیادی به منطقه بر می گردد. در ترکمن صحرا، مردم با شور و هیجان و با سر دادن شعار: هم فرهنگ، هم دانش - رهبر فقط ارزانش، از آنها استقبال بعمل می آورند. در پانیز ۵۸، بخشی از ارگان های دولتی از جمله هیئت هفت نفره، تحت مسئولیت صادقی نامی به همراه برخی مسئولین جهاد سازندگی استان، ضمن تماس و همکاری با شوراهای دهقانی منطقه برای تداوم کشت و داشت و تولید، تلاش هایی می نمایند. نماینده ستاد مرکزی شوراهای یعنی توماج و تعدادی دیگر نیز در ارتباط با آنها قرار می گیرند.

این اقدامات یک وجه برجسته واقعیت های آن دوران بوده است. وجه نامشخص و مرموز این مناسبات در واقع درگیری های نهان و پوشیده بین حکومت اسلامی که خود را صاحب قدرت به حساب می آورد با مخالفین سیاسی خود یعنی سازمان فدایی و ارگان های مردمی ایجاد شده در منطقه، بوده است. جریانات قشری ترکمنصحرا و برخی روحانیون مرتجع ترکمن نیز چون آخوند قجقی و خداوردی قاری که با کمیته های اسلامی همکاری می کردند، دست در دست پاسداران، تا می توانستند به تحریکات بر علیه نهادهای مردمی می

پرداختند.

این درگیری ها و توطئه ها، هر از گاهی و از نقاط یا نقطه ای، جرقه می زد و اغلب نیز با اقدامات پیشگیری کننده خنثی می گردیده است. درگیری های شغال تپه که به طور مسلحانه صورت گرفت، یک نمونه از آنهاست. حمله کمیته اسلامی علی آباد به روستاهای اطراف و به قتل رساندن ۳ نفر از شوراهای جوان روستاها، از دیگر حوادث تلخ آن ایام می باشد. علاوه بر آن پاسداران اعزامی از مرکز و مازندران و گرگان، به طور مرتب به تحریک دهقانان زابلی می پرداختند و آنان را به تقابل و درگیری تشویق می نموده اند. یکی دیگر از حرکت های پشت پرده نیروهای قشری و سرکوبگر حکومت اسلامی در مرکز، اعزام کردن برخی از آخوندهای جنگ افروز به منطقه و تبلیغات و تحریکهای در جهت به تقابل کشاندن مردم منطقه بوده است. آنان مرتباً به بهانه هایی به منطقه آمده و در روستاها به تحریک زابلی ها می پرداختند و در داخل شهر گنبد نیز، محله های غیر ترکمن نشین را بر علیه ستاد و کانون می شورانده اند. هادی غفاری یکی از کسانی بود که چندین بار به گنبد سفر کرده و با راه انداختن راه پیمایی های تحریک آمیز، برای ایجاد درگیری توطئه می نمود.

در تابستان ۵۸ سازمان فدایی و دیگر سازمان ها و احزاب سیاسی ایرانی در مقابل طرح ولایت فقیه و انتخابات مجلس خبرگان به موضع گیری می پردازند. هم سازمان فدائی و هم سازمان مجاهدین خلق، هر کدام با برداشت ها و استنباطات ویژه، شرکت خود را در آن اعلام می نمایند. حزب توده و حزب دمکرات کردستان ایران نیز با قافله همراه می گردند و شرکت خود را در آن مطرح می سازند. درست در این مقطع که آخرین مسئول اعزامی کمیته مرکزی سازمان به نام فریدون (اسفندیار کریمی)، موفق به یکدست کردن فعالیت های منطقه با سیاست های عمومی تر سازمان فدائی می گردد، از طرف ستاد مرکزی شوراها و اتحادیه دهقانی منطقه، برای شرکت در این مجلس اعلام آمادگی می گردد. از آنجایی که ترکمنصحرا به عنوان منطقه ای ملی پذیرفته نمی شود و بر اساس سازمان بندی حکومتی، بخشی از استان مازندران تلقی میگشت، بدین خاطر، نمایندگان ترکمنصحرا فقط در صورت پیروزی در سطح استان مازندران، شانس ورود به این مجلس را داشته اند که امری غیر ممکن بوده است. توماج و حکیم مختوم که به سن واجد شرایط سی سال نیز رسیده بودند به همراه دکتر فردوس جمشیدی رودباری، از طرف سازمان فدائی کاندیدا اعلام می کردند. اکثریت قاطع رای ترکمنان در ترکمنصحرا (حدود ۱۳۰ هزار رای) به حساب آنان ریخته می شود. اما پیروزی در انتخابات ترکمنصحرا، هر چند به لحاظ روانی پیامدهای مثبتی را داشته است، اما تقسیم بندی حوزه انتخاباتی تحمیلی و غیر عادلانه، راه تاثیر گذاری ها از اینطریق را، اگر هم امکان می داشت، کاملاً مسدود نموده بود. حادثه دوم سیاسی که در اوایل پائیز ۵۸ اتفاق افتاد، انتخابات شورای شهر گنبد می باشد. گنبد شهری است که به آن اهالی بسیاری از خراسان و شاهرود و آذربایجان و مازندران کوچ کرده اند. به دلیل قرار گرفتن این شهر در مرکز ترکمنصحرا، طبیعی است که ثقل اصلی این شهر میبایستی از ترکمنان باشد. اما از دوران پهلوی، سیاست حکومتی ها بر آن بوده است تا ترکمنان را از ارگانهای تصمیم گیرنده دور نگه بدارند. شورای شهر نیز صرفاً حالت فرمایشی داشته است و از برگزیدگان هیئت حاکمه عبارت می گردیده است. در دوره استانداری آقای طباطبائی در تابستان ۵۸ که فردی لیبرال منش و تا حدی مستقل از افراط گرایان



مذهبی بود، طرح ایجاد اولین شورای شهر به مرحله اجرا در می آید. تولمی فرماندار گنبد، که برخلاف کمیته اسلامی، حساسیتی نسبت به فعالیت های دگراندیشان نداشت، از دو طرف مردم شهر، می خواهد تا به طور فعالانه و دمکراتیک در انتخابات شورای شهر شرکت بنمایند. انتخابات به شکل فراکسیونی انجام می گیرد که یکطرف آنرا نمایندگان ترکمنان تشکیل می داده است و طرف دیگر آنرا نیز غیر ترکمنانی که عمدتاً در تحت کنترل کمیته اسلامی گنبد بودند.

این انتخابات با رقابت بسیار فشرده انجام گرفت و بعد از ساعت ۱۲ شب، نتیجه آن نیز اعلام گردید. ۷ نماینده ترکمنان با بیش از ۶۰ درصد آرا به پیروزی رسیده بودند. اما بنا به مصلحت آزمون، ۳ نفر از نمایندگان انتخاب شده ترکمنان، داوطلبانه کنار می روند و به جای آنان ۳ نفر از کاندیداهای کمیته اسلامی گنبد جای می گیرند. این ائتلاف تاریخی که در غیاب فریدون (اسفندیار کریمی) مسئول سازمان فدائی، تحقق یافت، قابلیت و واقع بینی فرهنگیان و معتمدین و دیگر فعالین سیاسی منطقه را اثبات می نماید. ۴ نفر از نمایندگان ترکمنان عبارت بودند از آقای واحدی، آهنگری، حاجی تاتاری و معلمی بنام غفور از جنوب غربی گنبد. نمایندگان ائتلافی طرف مقابل را نیز آخوندی بنام حسینی، ابراهیم جاجرمی و اژدر فهیم تشکیل می داده است. هرچند به خاطر تحمیل جنگ و نفی حقوق ملی ترکمنان، این شورا کاری را از پیش نبرد، اما برای ترکمنان این درس را داد که تنها در گرو اتحاد گسترده و تشخیص حقوق ملی خودشان است که می توانند به نیرویی قابل حساب فرا رویند و در تعیین سرنوشت خود تاثیر گذار باشند.

پانیز و زمستان سال ۵۸ یکی از حساس ترین ایام فعالیت های آندوره بوده است. از یکطرف حرکت ملی - دموکراتیک ترکمنها هم در عرصه ملی و فرهنگی فرازهایی را پیموده بود و هم در عرصه اجتماعی و بویژه با تثبیت سیستم شورایی در منطقه، در سطح ایران بر رویدادها تاثیر میگذاشت. جمهوری اسلامی که در فکر تثبیت سیستم حکومتی ولایت فقیه بود، هرگز نمی توانست این دوگانگی قدرت را تحمل بنماید و دیر و یا زود برای سرکوبی آن پیشقدم می گردید.

امکان مداخله مسلحانه حکومت و تدارکات سرکوبگریانه آن مورد نا آشنایی در بین فعالین منطقه، ائم از کادرهای محلی ترکمن و نیروهای اعزامی سازمان فدائی از مرکزیت نبوده است. اما از آنجایی که درکها و گرایشات متفاوت، آدمها را از یکدیگر متمایز می نماید، عکس العمل ها در قبال تحمیل شدن جنگی دیگر نیز چه بسا متفاوت بوده است. بخش وسیعتر فعالین ترکمن که تجربه جنگ فروردین را نیز به چشم خود دیده بودند همانند آخون ولی محمد ارزانش، خواستار یافتن راه حل های سیاسی بوده و از کشیده شدن به درگیری و جنگ پرهیز می کرده اند. بدین خاطر، درست هنگام شعله ور شدن جنگ پاوه کردستان، وقتی بخشی از نیروهای ارتش و سپاه پاسداران راهی منطقه گردیدند، طیف مورد نظر مصمم بودند تا به شکلی رفع خطر بنمایند. بین بخشی از کادرهای اعزامی سازمان از مرکز نیز چنین روحیاتی مشاهده می گردیده است. بخشی از کادرهای آموزشی این سازمان که مسئولیت های جنبی تری را داشته اند، و تعدادی دیگر، که به میان توده های روستایی رفته و مسائل آنان را از نزدیک لمس میکردند، مرتباً نگرانی خود را از بوقوع پیوستن جنگی دیگر اعلام کرده اند.

در مقطع جنگ پاوه، بخشی از نیروهای سرکوبگر به پادگان های گنبد و نوده منتقل شده بودند. استانداری مازندران رسماً، اولتیماتوم آنان را به شکل ملایم تر به ما اطلاع داده بود. موضوع تحویل داده شدن ساختمان

های مصادره شده از قبیل ساختمان فرمانداری ( ستاد) و کتابخانه ملی گنبد ( کانون فرهنگی و ... و سالن پیشاهنگی ( پیشگام) به پیش کشیده می شود. چه باید کرد؟ جنگ و یا سازش و متارکه؟ کدام درست است؟. در جلسه فوق العاده منطقه ای که با شرکت کادرها و اعضای رهبری کننده تشکیل می گردد، از میان حدود ۱۳ نفر از شرکت کنندگان در این جلسه که عبارت از ۴ نفر مسئول اعزامی سازمان از مرکز و ۹ نفر از کادرهای بومی بودند، همه ۹ نفر از فعالین منطقه، بر اصل سازش و کنار آمدن رای دادند. تا جایی که دقیقاً بیاد دارم موضع روحانی مترقی آقای ارزانش و دیگر اهالی مورد اعتماد مردم ترکمنصحرا نیز چنین بوده است. در این جلسه تاریخی ۴ نفر از نمایندگان مرکزیت سازمان در منطقه که عبارت بودند از: فریدون مسئول، قاسم جعفری و کریم و غدیر، که بعداً معلوم گردید، پنهان از توجه اعضا، جلسات فراکسیونی تشکیل داده بودند، با سیاست سازش مخالفت می نمایند. به دلیل ایجاد شرایط باز و دموکراتیکتر که از ثمرات فعالیت های گسترده مردمی است، مجموعه فعالین ترکمن، امکان آنرا داشته اند که در مقابل رای مرکزیت قرار بگیرند و در تصمیمات سرنوشت ساز، شرکت بنمایند. بر اساس این تصمیم دموکراتیک و تاریخی بود که به توماج ماموریت داده شد تا از طریق استانداری مازندران، سیاست مصالحه را پیش ببرد. بلافاصله ساختمان های ستاد، کانون و پیشگام تخلیه گردیدند و به دولت واگذار گردیدند. اما از وقوع یک جنگ خونین دیگر نیز جلوگیری به عمل آمد. هجوم سپاه پاسداران و ارتش اسلامی، وقوع جنگ دوم گنبد و نقش سازمان فدائی در کشیده شدن به درگیری ها

قبلاً اشاره گردید که، نهادهای دموکراتیک و شوراهای روستایی که در جریان تحولات منطقه ترکمن صحرا بوجود آمده بودند، عملاً به بخشی از نهادهای اجرا کننده تبدیل شده بودند. این نهادها در واقع مانع تسلط کامل جمهوری اسلامی گردیده و روحیه مقاومت و اعتراض را در بین مردم بوجود می آوردند و عملاً دوگانگی قدرت را در منطقه ایجاد نموده بودند. طبیعتاً این دوگانگی قدرت نمی توانست دوام و ثبات طولانی تری را داشته باشد.

بعد از حذف دولت موقت و انتخابات اولین ریاست جمهوری که ارتش بازسازی شده را همراه داشت، حرکتی غیر از تقابل را نمی توان از جمهوری اسلامی انتظار داشت. این تقابل کی و چگونه بوقوع خواهد پیوست، موضوعی نبود که بسیاری از فعالین منطقه بدان توجهی نداشته باشند. بدین سبب نیز در هنگام شعله ور شدن جنگی دیگر در کردستان و گسیل شدن پاسداران و بخشی از ارتشیان به منطقه، با تاکتیک سیاسی و پذیرفتن سازش، از وقوع جنگی دیگر جلوگیری به عمل آمد. تاریخ ترکمنصحرا این سیاست درست و واقع بینانه را نمی بایستی فراموش بنماید.

در پانز ۵۸ هنوز در سطح ایران فعالیت های علنی سازمان های سیاسی مخالف تحمل می گردید. حکومت اسلامی در موقعیتی نبود که سراسیمه دفاتر علنی نیروهای اپوزوسیون را ببندد. حتی سیاست های انقلاب فرهنگی حکومت اسلامی چون تحمیل حجاب و مقنعه به بانوان در این مقطع بدرستی اجرا نمی شد و دانشگاهها هنوز به روش سابق اداره می گردیدند. می شود گفت که برای دادن مانور سیاسی و یافتن گریزگاههایی برای کشیده نشدن به جنگ صد البته وجود داشته است. اما سوال در اینجاست که آنموقع، کدام سیاست بر رهبری سازمان فدائی حاکم بوده است؟ چرا کمیته مرکزی سازمان در آن شرایط سیاسی ایران که

دفترش هنوز در می‌کده تهران باز بود و نشریه و اعلامیه هایش به طور علنی پخش می‌گردید و حتی امکان مذاکره و تماس مستقیم را با حکومتی‌ها داشته است، چرا به درگیری مسلحانه گنبد کشیده می‌شود؟ آیا سازمان فدایی، آگاهانه و با اتخاذ روشی تقابلی گرا به استقبال جنگ می‌رفت؟ در پانیر ۵۸ که حزب دمکرات در کردستان به نیروی اصلی رهبری کننده جنبش خلق کرد تبدیل شده بود، سازمان چریک‌های فدایی نیز بر اساس سیاست دفاع از آرمان‌های خلق‌های ایران، با سازمان دادن نیروهای مسلح هوادار خود، مترصد بود که با حزب دمکرات و سازمان کومله به رقابت بپردازد. فدائی‌ها، یک پایگاه کوچکتری هم در مرز ایران و عراق داشتند که ظاهراً برای تعلیمات نظامی در نظر گرفته شده بود، اما به دلیل نداشتن امکانات کافی و به خاطر بیگانه بودن با مسائل واقعی مردم کردستان، فعالیت این پایگاه شکل نمایشی داشته است.

در همان مقطع مورد نظر، کمیته مرکزی سازمان فدایی بر این تصمیم بوده است تا با قدرت نمایی و شاخ و شانه کشیدن در مقابل جمهوری اسلامی، خود را به عنوان یک سازمان طرفدار معرفی بنماید. این سیاست نه تنها سازمان کردستان را در بر می‌گرفت، بلکه برای ترکمنصحرا نیز چنین شیوه‌ای را در نظر گرفته بودند.

در ماه‌های آذر و دیماه ۵۸، فریدون مسنول منطقه به کمک قاسم، مسنول ناحیه غربی ترکمنصحرا و کریم ناظر سازمان در امور دهقانی، تصمیم می‌گیرد تا به هر نحوی شده، سیاست مورد نظر را پیش ببرد. آنان شبیه کودتایی خزنده و نامرئی را در درون سازمان منطقه راه می‌اندازند. ابتدا آن تعداد از اعضای سازمان را که از تهران و نقاط دیگر آمده و مواضع معتدل تری را داشتند، از منطقه اخراج می‌نمایند و جای آنان را به افراد جدیدتری از مرکز که عشق به سلاح داشتند، می‌دهند. سپس به سراغ فعالین ترکمن رفته و به جابجا کردن آنان می‌پردازند. وقتی از بابت مقاومت درونی مطمئن می‌گردند، سازمان منطقه را مطابق برنامه‌های مورد نظر **به پیش می‌برند.**

\*برای مصاحبه با آقای ت. آتابای به ایشان مراجعه کردیم. ایشان لطف کردند، این مطلب را که مربوط به رویدادهای ترکمن صحرا است، در اختیار ما قرار دادند.